

## نقد و بررسی اندیشه‌ها و تعابیر مشترک در آثار ابوالعلاء معری و سعدی

\* عبدالامیر چناری

دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده

سعدی شیرازی (557 - 691) شاعر، نویسنده و غزل‌سرای بزرگ فارسی با وجود تفاوت‌هایی چند که در برخی زمینه‌های فکری با ابوالعلاء معری (363 - 449) دارد، در دو زمینه به‌طور مشخص با وی در اندیشه‌ها و شیوه بیان، شباهت و اشتراک دارد: 1- انتقادهای اجتماعی 2- اندیشه‌های حکمی و اخلاقی. در مقاله حاضر، تعدادی از موارد اشتراک و مشابهت میان آثار این دو شاعر در اندیشه‌ها و شیوه بیان، عرضه می‌شود؛ و نیز ابوالعلاء معری، شاعر بزرگ عرب، در زمینه‌های انتقادی اجتماعی و آسیب‌شناسی جامعه دینی، یکی از سرچشمه‌های مهم این‌گونه مضامین در شعر فارسی، از نیمه دوم قرن پنجم به بعد، شمرده می‌گردد. و سرانجام این احتمال بررسی می‌شود که سعدی در بیان این‌گونه اندیشه‌ها از ابوالعلاء تأثیر پذیرفته باشد.

کلیدواژه‌ها: سعدی، ابوالعلاء معری، ادبیات تطبیقی، ادبیات تعلیمی، اخلاق، انتقاد اجتماعی

### A Critical Analysis of Common Ideas and Expressions in Abul-Ala Ma'ari's and Sa'di's Works

Abdolamir Chenari

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

#### Abstract

The works of Sa'di of Shiraz (557-691 A.H. solar), the great Persian poet, prose-writer and lyricist, despite some differences, show certain affinities with those of Abul-Ala Ma'ari (363-449 A.H. Solar) in content and form in two specific areas: 1) social criticism and 2) didactic and moral ideas. In this article, a few of the main common points between these two poets will be illustrated. Furthermore, it will be explained how Abul-Ala Ma'ari, the great Arab poet, as an expert in social criticism and the pathological study of religious societies, is considered as one of the main inspirers for Persian poets since the second half of the 5<sup>th</sup> century. Finally, it will be suggested that Sa'di may have been influenced by Ma'ari's ideas.

Keywords: Sa'di, Abul-Ala Ma'ari, Comparative Literature, Didactic Literature, Ethics, Social Criticism

\* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

## مقدمه

ابوالعلاء معری، در عین حال که از بزرگ‌ترین شاعران، متفکران و نویسندگان عرب است، از برجسته‌ترین پدیدآورندگان ادبیات تعلیمی (didactic) در زبان عربی به‌شمار می‌رود، سعدی شیرازی نیز به اعتبار بوستان، گلستان و قصاید حکمی و اخلاقی وی، یکی از بزرگ‌ترین پدیدآورندگان ادبیات تعلیمی در زبان فارسی است؛ و ظاهراً بوستان و گلستان را باید بلندترین قله این نوع ادبی در زبان فارسی به‌شمار آورد. در مقاله حاضر که گامی است کوچک در زمینه ادبیات تطبیقی، می‌کوشیم موضوعات، اندیشه‌ها و تعبیر مشترک در آثار این دو شاعر بزرگ را در حد مجال بیان کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا سعدی از ابوالعلاء معری تأثیر پذیرفته است؟ و اگر پاسخ مثبت باشد، چرا؟

## ابوالعلاء معری

ابوالعلاء معری در سال 363 در شهر معره - از شهرهای شام (سوریه) - زاده شد. در آن دوران عباسیان خلافت اسلامی را به‌دست داشتند. ابوالعلاء در چهار سالگی در اثر آبله نابینا شد؛ اما با یاری نبوغ کم‌نظیر و همت بلند خود توانست در زمینه‌های تفکر فلسفی و انتقادی، شعر، نثر و لغت‌شناسی، چه در عصر خود و چه در مقایسه با همه اعصار، از بزرگ‌ترین ادبای عرب گردد. وی با این‌که نابینا بود، علاوه بر تصنیف کتب متعدد شعر و نثر، شاگردانی را که از نقاط مختلف دنیا برای استفاده از محضر وی نزدش می‌آمدند، آموزش می‌داد و البته از آنان در مطالعه کتب و کتابت آثار خود یاری می‌گرفت. وی بنا به گواهی منابع معتبر، نقش اجتماعی مهمی در حل و فصل مشکلات مردم معره داشته است؛ تا جایی که ناصر خسرو که در زمان حیات وی از معره دیدن کرده، نوشته است: «رئیس شهر او بود نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان، خود همه شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود. گلیمی پوشیده و در خانه نشسته» (ناصر خسرو 1370: 8). ابوالعلاء در سال 449 ق از دنیا رفت.

ابوالعلاء بر جنبه‌های حکمی، اخلاقی و فلسفی دین فراوان تأکید می‌کند؛ و از این نظر می‌کوشد ادیان را به یکدیگر نزدیک گرداند. این نکته، در کنار برخی پرسش‌های فلسفی شکاکانه در زمینه دین یا مسایل دینی،<sup>1</sup> برخی از علمای دینی و مخالفان فکری او را

1 - خیام در شعر فارسی بزرگ‌ترین متفکری است که در این زمینه شهرت دارد. وی در این‌گونه اندیشه‌ها متأثر از مکتب فکری ابوالعلاء است که در این زمینه تحقیقات فراوان صورت پذیرفته است.

برانگیخت تا او را تکفیر کنند یا سست اعتقاد بشمارند. اما گذشته از لغزش‌های فکری یا سرکشی‌های عواطف شاعرانه - که برای هر شاعری ممکن است پیش آید - ابوالعلاء بر حکمت و فلسفه دین و احکام دینی تأکید می‌کند و معتقد است عموم مردم و حتی علماء به عقلانیتی که در پشت ظاهر شریعت هست توجه نمی‌کنند؛ و اگر به این نکته توجه شود و «گوهر دین» از میان هزاران تزیین و خرافه - که بر ساخته رؤسای برخی مذاهب فکری است - جدا گردد، روشن خواهد شد که اختلافات ادیان چندان زیاد نیست. همه ادیان حقوق انسان را واجب می‌شمارند و بر رعایت اخلاق و اعتدال و انصاف تأکید می‌کنند.

از نظر ابوالعلاء دو عامل مهم سبب می‌شود که گوهر و فلسفه دین نادیده انگاشته شود: 1- قشری‌گرایی؛ یعنی دین را منحصر کردن در برخی احکام و عبادات مانند نماز و روزه و حج؛ و حتی فلسفه همین عبادات را هم نادیده انگاشتن. 2- برتری جویی اصحاب مکاتب و مذاهب فکری و فلسفی، مانند اشعری‌ها و معتزله که جدال پایان‌ناپذیر آن‌ها در طول قرن‌ها سودی نداشته است؛ و حال آن‌که مسأله مهمی که به آن نپرداخته‌اند، حکمت عملی و مسایل اخلاقی است. اینان چنان در مسایل تئوریک غرق شده‌اند که از آن‌چه سعادت دنیا و آخرت مردم را می‌سازد و سامان می‌دهد، غافل شده‌اند.

### سعدی شیرازی

مصلح‌الدین سعدی شیرازی (577 - 691) برای فارسی‌زبانان مشهورتر از خورشید در میانه آسمان است. پس نیازی به ذکر اطلاعات تکراری نیست. اما آن‌چه به بحث حاضر مربوط می‌شود، آن است که وی در حدود 16 سالگی برای ادامه تحصیل در نظامیه بغداد به آن شهر سفر کرد. مدرسه نظامیه در آن روزگار از مهم‌ترین دانشگاه‌های مشرق زمین بوده است. وی بیش از بیست سال در عراق ماند و سپس به شهرهای متعدد دیگر، از جمله برخی شهرهای شام، سفر کرد. سعدی در آثار خود از ابوالعلاء نامی به میان نیاورده است؛ اما بسیار بعید و بلکه غیرممکن است کسی حدود سه دهه از بهترین سال‌های عمرش را در سرزمین‌های عربی (مانند عراق و سوریه) تحصیل و تدریس و موعظه کرده باشد، حوزه اصلی کارش ادبیات باشد و شعرهای فراوان به عربی بسراید؛ اما با یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان عرب آشنایی کافی نداشته باشد. علاوه بر این نکته‌ها که همگی مؤید آشنایی کافی سعدی با آثار ابوالعلاء است، باید توجه داشت که وقتی ابوالعلاء در سال 398 ق، در 35

سالگی به بغداد سفر کرده بود، بسیاری از شعرهای او به صورت مثل در میان مردم رایج بوده است و در این زمینه گواهی‌های تاریخی معتبری در دست است (میمنی 2003). سعدی که حدود دو سده پس از ابوالعلاء معری می‌زیسته است، بخش مهمی از عمر خود را در این شهر، و برخی از شهرهای شام، گذرانده است.

### زمینه‌های مشترک در آثار ابوالعلاء و سعدی

اکنون به ذکر برخی از مهم‌ترین موضوعات، اندیشه‌ها، تعبیر و تصاویر مشترک در آثار ابوالعلاء و سعدی می‌پردازیم، در اینجا، از بیان وجوه کلی مشترکی مانند اعتقاد به توحید، دلبستگی به قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) و مطالبی از این دست - که میان صدها شاعر مشترک است - می‌گذریم و به‌طور مشخص به مقوله‌هایی می‌پردازیم که آثار این دو شاعر را هم از نظر اندیشه و هم از نظر شیوه بیان - توأماً - به یکدیگر نزدیک می‌کند. به گمان نگارنده، دو زمینه مشترک بسیار مهم، یکی انتقادهای اجتماعی است؛ و دیگری مسایل اخلاقی و حکمی.<sup>2</sup>

### زمینه یکم - انتقادهای اجتماعی

انتقاد از قاضیان رشوه‌ستان، حاکمان ستمکار، زاهدان ریاکار، صوفیان ناپرهیزگار و بی‌رحمی‌های برخی از ثروتمندان و اهل بازار، از مهم‌ترین مضامین انتقادی مشترک در دیوان هر دو شاعر است. البته این‌گونه مضامین، پیش از سعدی در دیوان‌های ناصر خسرو، سنایی و خیام و یک قرن پس از سعدی، در شعر حافظ نیز دیده می‌شود که بررسی و مقایسه دیدگاه‌های آنان مجالی دیگر می‌خواهد. اما باید توجه داشت که ابوالعلاء معری پیش از همه این شاعران فارسی زبان، این‌گونه مضامین انتقادی را در حد وسیع در شعر خود به کار گرفت. انتقاد اجتماعی یکی از ویژگی‌های برجسته شعر ابوالعلاء است و این شاعر آن را وجهه همت خود قرار داده است؛ و گرنه در شعر عربی این‌گونه مضامین پیش از ابوالعلاء نیز گاهی گفته شده است. از این‌رو، می‌توان گفت یکی از سرچشمه‌های این‌گونه مضامین در ادب فارسی، از نیمه دوم قرن پنجم به بعد اشعار ابوالعلاء معری است.

2- سعدی و ابوالعلاء در زمینه‌های دیگری نیز اشتراک و مشابهت دارند؛ مثلاً در نثر هر دو برجسته و صاحب سبک هستند و نثر هر دو نیز غالباً مسجع است. هر دو از نظر مذهبی اهل سنت هستند؛ و در عین حال علاقه و توجه ویژه‌ای به حضرت امام علی (ع) و حضرت امام حسین (ع) دارند. مقایسه در زمینه‌های دیگر را به مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

### انتقاد از قاضیان

ابوالعلاء از قاضیان رشوت‌ستان و ستمگر سخت انتقاد می‌کند. ابوالعلاء از فقه و قضا آگاهی نسبتاً عمیقی داشته است؛ به علاوه پدر، عمو و جدّ ابوالعلاء قاضی شهرهای معرّه و حمص بوده‌اند و ابوالعلاء در این زمینه از تعالیم و تجارب پدر و خانواده خود نیز می‌توانسته است بهره‌مند باشد. وی از قاضیانی انتقاد می‌کند که با بهره‌گیری از شاهد‌های دروغین حق کسی را سلب می‌کنند یا ناحقی را حق جلوه می‌دهند.

وَرُبَّ شَهَادَةٍ وَرَدَّتْ بِزُورٍ      أَقَامَ لِنَصِهَا الْقَاضِي عَدْوَلَهُ

جج

(ابوالعلاء 1992: 2)

یعنی: چه‌بسا شهادت دروغینی که قاضی برای اظهارش شاهدانی فراهم می‌کند. ابوالعلاء چنین افرادی را به طنز راهزنان پیشرفته و متمدن می‌نامد:

فِي الْبَدُوِّ خَرَّابٌ أَذْوَادٌ مُسَوِّمَةٌ      وَ فِي الْجَوَامِعِ وَ الْأَسْوَاقِ خَرَّابٌ  
فَهَوْلَاءُ تَسَمَّوْا بِالْعَدُولِ أَوْ التَّجَارِ      وَ اسْمُ أَوْلَاكِ الْقَوْمِ أَعْرَابٌ

(ابوالعلاء 1992: 1/ 87)

یعنی: در روزگار کهن، بادیه‌نشینان شتر دزد وجود داشتند و در مسجدهای جامع و بازارها نیز دزدها بودند. اسم دزدهای مساجد جامع و بازار را قاضی یا تاجر نهادند؛ اما اسم آن شتر دزدها، عرب‌های بادیه‌نشین (اعراب) بود.

سعدی نیز در همین مضمون گفته است:

دیو اگر صومعه‌داری کند اندر ملکوت      همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد  
ناکس است آن که به دراعه و دستار کس است      دزد دزد است و گر جامه قاضی دارد

جج

(سعدی 1365: 818)

قاضی چو به رشوت بخورد پنج خیار      ثابت کند از بهر تو ده خربزه‌زار!

(سعدی 1365: 192)

### انتقاد از زمامداران

ابوالعلاء زمامداران را از چند جنبه مورد نقد قرار می‌دهد:

- 1 - مسایل مدیریتی و سیاسی، نظیر ظلم و افزون خواهی، سوءتدبیر و بی‌اعتنایی به رنج‌های مردم.
- 2 - مسایل اقتصادی، مانند گرفتن مالیات‌های سنگین در حالی که خدمات و امنیتی برای مردم فراهم نمی‌آورند.

3 - فساد اخلاقی و به‌طور کلی اخلاق فردی.

به چند مثال در این موضوع بسنده می‌کنیم:

عَزَلُ بَعْفٍ وَ غَزْلُ بَالصَّنَائِرِ	خَيْرٌ لِلْوَالِينِ لَوْ عَقَلُوا
وَ اِنَّمَا ذَاكَ مِنْ حُبِّ الدَّنَائِرِ	ذَلَّلْتَ حَتَّى دَنَا نِيرٌ اِلَى كَتَدِ
مستضعفون لفقدان السنائير	عاتت ذناب فلم يزجر مغيرتها

(ابوالعلاء معری 1992: 453 / 1)

یعنی: برای حاکمان - اگر خرد خود را به کار بندند - برکنار شدن از حکومت و نخ‌ریسی، بهتر از حکومت است! چنان خوار شدی که گویی خیش را (برای شخم زدن) به دوش می‌کشی؛ و این البته از عشق دینار است. گرگ‌هایی فساد و تباهی کردند؛ اما مردم مستضعف مانع غارتگری آن‌ها نشدند؛ زیرا حامیانی بزرگ و نیرومند نداشتند. منظور شاعر آن است که مدیران در جلوگیری از فساد اجتماعی نقش اساسی دارند؛ و متأسفانه این وظیفه را انجام نمی‌دهند.

و أرى ملوكاً لا تحوط رعيه  
فعلام تؤخذ جزيه و مكوس؟

(ابوالعلاء 1992: 557 / 1)

یعنی: پادشاهانی می‌بینم که مردم را حفظ نمی‌کنند. پس چرا از مردم انواع مالیات گرفته می‌شود؟

يُعَزِّرُ الْمَلِكُ تَوْقِيرًا وَ حُقَّ لَهُ  
على المائم تأديب و تعزير

(ابوالعلاء معری 1992: 360 / 1)

یعنی شاه را احترام می‌گذارند و بزرگ می‌دارند؛ حال آن‌که سزاوار است به سبب گناهانش تأدیب و توبیخ شود. ابوالعلاء پیش از این بیت، فسق و فجور دربار یکی از شاهان را توضیح می‌دهد.

سعدی نیز در این زمینه سخن گفته است؛ اما شیوه سعدی در انتقاد از حاکمان نسبت به ابوالعلاء ملایم است. حتی او در مواضعی داروی تلخ انتقاد را با قند ستایش از پادشاه می‌آمیزد. به نظر می‌رسد انتخاب این شیوه تا حدی مربوط باشد به اوضاع نسبتاً آرام شیراز در ایامی که سعدی بوستان و گلستان را می‌نوشت؛ و دیگر این‌که روش سعدی معمولاً نصیحت‌های ملایم و غیرمستقیم است، نه انتقادهای تند و بی‌پروا؛ همچنان که خود گفته است:

اگر شربتی بایدت سودمند  
 به پرویزن معرفت بیخته  
 زسعدی ستان تلخ داروی پند  
 به شهد ظرافت بر آمیخته  
 (سعدی 1365: 244)

به ذکر چند نمونه از انتقادهای سعدی که نسبتاً صریح‌تر است، بسنده می‌کنیم:  
 حکایت کنند از جفاگستری  
 در ایام او روز مردم چو شام  
 همه روز، نیکان از او در بلا  
 گروهی بر شیخ آن روزگار  
 که ای پیر دانای فرخنده رای  
 بگفتا دریغ آیدم نام دوست  
 کسی را که بینی ز حق برکران  
 چو در وی نگیرد عدو دانندت  
 که فرماندهی داشت بر کشوری  
 شب از بیم او خواب مردم حرام  
 به شب دست پاکان از او بر دعا  
 ز دست ستمگر گرسنتند زار  
 بگو این جوان را بترس از خدای  
 که هر کس نه در خورد پیغام اوست  
 منه با وی او خواجه حق در میان  
 برنجسد زجان و برنجاندت  
 (سعدی 1365: 247)<sup>3</sup>

حاکم ظالم به سنان قلم  
 دزدی بی تیر و کمان می‌کند  
 (همان: 822)

### زاهدان ظاهرپرست

انتقاد از زاهدان ظاهرپرست، روحانیان مردم فریب و ریاکاران روی در خلق، یکی از موضوعات انتقادی مهم در اشعار ابوالعلاء معری است. مثلاً می‌گوید:

إذا رام كيداً بالصلاحِ مقيماً  
 فتار كها عمداً إلى الله أقرب  
 (ابوالعلاء 1992: 181)

یعنی:

آن کس که نمازش به جز از روی و ریا نیست  
 در نزد خدا ترک دعا بهتر از آن است  
 (چناری 1385: 23)

سعدی در همین مضمون می‌گوید:

<sup>3</sup> سعدی بلافاصله پس از این ابیات از اتابک سعدبن زنگی ستایش می‌کند که دادگر و دارای خوی بهشتی است. به عبارت دیگر، این شبهه را که منظور پادشاه شیراز باشد، رفع می‌کند.

هفتاد زلت از نظر خلق در حجاب  
بہتر ز طاعتی کہ بہ روی و ریا کنیم  
(سعدی 1365: 801)

کلید در دوزخ است آن نماز  
کہ در چشم مردم گزاری دراز  
(همان: 330)

ابوالعلاء می گوید:

لعلَّ خيراً منك في دينها  
أخذة الدينار في جذرها  
(ابوالعلاء 1992: 1 500)

یعنی: شاید زنی کہ خودفروشی می کند در دین ورزی از تو بہتر باشد. سعدی شبیہ بہ این سخن گفته است:

بہ نزدیک من شبرو راہزن  
بہ از فاسق پارسا پیرهن  
(سعدی 1365: 371)

البتہ ابوالعلاء انتقاداتی شدیدتری در این زمینہ دارد کہ بی پروایی زبان سنایی در نقد زاهدان را بہ یاد می آورد:

إنَّ تَابَ ابْلِيسُ يَوْمًا، تَابَ عَابِدُكُمْ  
من الضلالِ و لم تلقوا فتىً فتينا  
(ابوالعلاء معری 1992: 2 / 407)

یعنی: اگر روزی ابلیس توبہ کند، زاهدان شما ہم از گمراہی توبہ می کنند و جوانان را نمی فریبند!

يا ظالماً عَقَدَ اليَدَيْنِ مَصْلِيًّا  
مِن دُونِ ظَلَمِكَ يُعَقِّدُ الزَّنَارُ  
(ابوالعلاء معری 1992: 1 / 385)

ترجمه منظوم:

ای ظالم دست بسته در حال نماز  
زَنار ببند و در ستم دست میاز  
همچنین می گوید:

مَسَاجِدُكُمْ و مَوَاطِئُكُمْ  
سواءٌ فبعداً لكم من بشر  
(ابوالعلاء 1992: 1 / 515)

ترجمه منظوم:

چه فرق است در مسجد و میکده؟  
ز انسانیت خلق بیرون شده



ابوالعلاء معتقد است که گروهی از روحانیان و زاهدان در پی منافع مادی و موقعیت اجتماعی هستند و بس؛ و گروه دیگری از آن‌ها، پارسایی را در ابله‌ی و دوری از علم و خرد می‌دانند و عبادت کورکورانه و ناآگاهانه را شیوه خود قرار داده‌اند:

وَقَدْ فَتَّشْتُ عَنْ أَصْحَابِ دِينٍ	لَهُمْ نَسْكٌ وَ لَيْسَ بِهِمْ رِيَاءٌ
فَأَلْفَيْتُ الْبَهَائِمَ لَاعْقُولُ	تَقِيمُ لَهَا الدَّلِيلَ وَ لِأَضْيَاءِ
وَ إِخْوَانَ الْفَطَانَةِ فِي اخْتِيَالٍ	كَأَنَّهُمْ لِقَوْمٍ أَنْبِيَاءُ
فَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَاهْلٌ مُكْرٍ	وَ أَمَّا الْأَوْلُونَ فَأَغْيَاءُ
وَ إِنْ كَانَ التُّقَى بُلْهًا وَ غِيًّا	فَأَعْيَارُ الْمَذَكِّلِهِ أَتْقِيَاءُ

(ابوالعلاء 1992: 1/ 54)

هم‌چنین ابوالعلاء می‌گوید: دینداران ریاکار، اولاً خود هدایت نیافته‌اند، پس چگونه می‌توانند دیگری را هدایت کنند؛ و ثانیاً دین را دام کسب روزی قرار داده‌اند؛ و اگر منافعشان به خطر افتد، بر سر آن با مردم خواهند جنگید:

كَمْ مَسْلَمٌ عَبْدَ الْهَوَى فَوَجَدْتُهُ	فَمَا يَحِلُّ كَعَاقِدِ الزَّنَارِ
كَذَّبُوا إِنْ ادَّعَوْا الْهُدَى فَجَمِعَهُمْ	يَسْرُونَ فِي تَيْهٍ بَغَيْرِ مَنَارِ
فَاهْرَبْ بِدِينِكَ مِنْ أَوْلِكَ، إِنَّهُمْ	خَرَبُوا وَ احْتَرَبُوا عَلَى الدِّينَارِ

(ابوالعلاء 1992: 1/ 487)

یعنی: چه بسا مسلمانی که بنده هوای خویش است و می‌بینیم که مانند اهل ذمه، چیزهایی (مثل شراب) را بر خود حلال می‌شمارد. وقتی ادعای هدایت می‌کنند، دروغ می‌گویند؛ زیرا همه‌شان در شبی تاریک، بی چراغ در بیابان ره می‌سپزند (و سرگشته‌اند). پس برای حفظ دین خود از آن‌ها کناره‌گیر زیرا بر سر مال و ثروت با تو می‌ستیزند و دشمنی می‌ورزند. سعدی در همین مضمون می‌گوید:

زاهد که درم گرفت و دینار	زاهدتر از او کسی به دست آر!
--------------------------	-----------------------------

(سعدی 1381: 102)

ترک دنیا به هر دم آموزند	خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس	هرچه گوید، نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند	نه بگوید به خلق و خود نکند

عالم که کامرانی و تن پروری کند

او خویشتن گم است، که را رهبری کند؟!

(سعدی 1365: 92)

شنیده‌ام که فقیهی به دشتوانی گفت  
از این طرف دو به دانگی گر اختیار کنی  
سؤال کرد که چندین تفاوت از پی چیست؟  
بگفت از این چه تو بینی، حلال ملک من است  
وز آن دگر، پسرانم به غارت آوردند  
فقیه گفت: حکایت دراز خواهی کرد

که هیچ خربزه‌داری رسیده؟ گفت: آری  
وز آن، چهار به دانگی قیاس کن باری  
که فرق نیست میان دو جنس بسیاری  
نیامده‌ست به دستم به وجه آزاری  
حرام را بُبُود با حلال مقداری  
از این حرام‌ترت هست صد به دیناری؟!

(همان: 837)

### انتقاد از صوفیان

انتقاد از صوفیان را به این علت جداگانه بحث می‌کنیم که معمولاً تصوف به منزله یک جریان اجتماعی مستقل جداگانه قابل بحث است؛ و گرنه می‌توانستیم آن‌ها را از مقوله زاهدان و روحانیان ریاکار به شماریم. به هر حال، ابوالعلاء در مواضع متعدد صوفیان را مورد نقد و هدف طنز خود قرار می‌دهد؛ از جمله افراط در شکمبارگی و شهوترانی آن‌ها را به نقد می‌کنند:

نَحْنُ قَطْنِيَّةٌ وَ صُوفِيَّةٌ      أَنْتُمْ قَطْنِيٌّ مِنَ التَّجَمُّلِ قَطْنِيٌّ  
تقطعون البلادَ بطناً و ظهراً      إِنَّمَا سَعِيكُمْ لَفَرْجٍ وَ بَطْنِ

(ابوالعلاء 1992: 2/ 468)

تو پشمینه پوشی و من پنبه پوش  
بیوید هر جا عیان و نهان

بسند هست من را همین پنبه هم!  
همه سیرتان بهر فرج و شکم!

(چناری 1385: 95)

سعدی در همین مضمون حکایتی دارد با این آغاز:

شکم صوفی‌ای را زبون کرد و فرج و هر دوان کرد خرج  
همچنین از صوفیان ظاهرگرا انتقاد می‌کند و می‌گوید:

دلقت به چه کار آید و تسییح و مرقع      خود را ز عمل‌های نکوهیده بری‌دار  
حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست      درویش صفت باش و کلاه تتری دار

(سعدی 1381: 92)

ابوالعلاء می‌گوید:

ما الخیرُ صَوْمٌ یذوبُ الصائمونَ لَهُ  
وَأَمَّا هُوَ تَرَکَ السَّرَّ مَطْرَحاً  
و لاصلاه و لاصوف علی الجسد  
و نفضک الصدّر من غل و من حسد  
(ابوالعلاء 1992: 1/ 360)

یعنی:

نکویی نه در روزه است و نماز  
نکویی رها کردن هر بدی است  
نه پشمی بر اندام پشمینه پوش  
به دل آتش کینه کردن خموش  
(چناری 1385)

سعدی در همین مضمون می‌گوید:

طریقت به جز خدمت خلق نیست  
به تسبیح و سجاده و دلق نیست  
(سعدی 1363: 55)

در یکی از حکایات گلستان، یکی از پادشاهان شام، به زیارت یکی از درویشان آن سرزمین می‌رود و او را به کاخ خود دعوت می‌کند. درویش پس از اصرار وزرا می‌پذیرد و به کاخ می‌رود. پس از اندک مدتی در کاخ پادشاه در کنار غلامان و کنیزان زیبارو و غذاها و میوه‌های لذیذ، سرخ‌روی و فربه می‌شود و زهدش را از یاد می‌برد (سعدی 1381: 100-101). در موضع دیگر، می‌نویسد: پادشاهی کیسه‌ای درهم به یکی از خادمان خود می‌دهد تا به درویشان ببخشد. خادم تمام روز در شهر می‌گردد و شب با کیسه‌ پر برمی‌گردد. وقتی پادشاه می‌گوید در این شهر چهارصد زاهد هست، چرا پول را برگرداندی؟ پاسخ می‌دهد: «آن که زاهد است، نمی‌ستاند و آن که می‌ستاند، زاهد نیست!» (همان: 102)

### انتقاد از تاجران و ثروتمندان

یکی از موضوعاتی که هر دو شاعر مورد بحث به آن پرداخته‌اند، نقد احوال و شخصیت ثروتمندان و به ویژه اهل بازار است. مثلاً ابوالعلاء می‌گوید:

یا تاجر المِصْرِ ما أنصفتَ سائمهً  
كذبتَها فی حدیثِ مِنْكَ منسوقُ  
إِنْ تَشَكُّ قَطَعَ طَرِيقِ بِالْغَلَاهِ فَكَمْ  
قَطَعْتَ مِنْ قَبْلِ طُرُقِ النَّاسِ فِي السُّوقِ!  
(ابوالعلاء 1992: 2)

در شعری دیگر به طنز ثروتمندان را زاهد و عقیف می‌شمارد و می‌گوید از شدت زهد و وارستگی مانند فقیران می‌زیند (اشاره به فسق و بخلی که در پس پرده زهد و وارستگی آنان وجود دارد):

غَيَّبْنَا مِنْ عَفَافِ النَّفْسِ أَفْقَرُنَا      وَ قَيَّلْنَا عَلَجُ وَخَشٍ يَأْلَفُ الْأَتَا

(همان: 2)

سعدی نیز به این موضوع توجه ویژه‌ای دارد؛ اما دیدگاه او در این زمینه قدری ملایم‌تر است؛ و کوشیده است در کنار انتقادهایی که از این طایفه می‌شود، محاسن و اهمیت جایگاه آنان را نیز آشکار سازد. بیشترین بحثی که سعدی در این زمینه آورده است، در بخش «جدال سعدی با مدعی، در بیان توانگری و درویشی» است. برخلاف عنوان این بخش - که ظاهراً نوشته کاتبان است، نه خود سعدی - آن‌چه محتوا و مضمون این بخش را شکل می‌دهد، نقد و بررسی منصفانه (شامل معایب و محاسن) گروه ثروتمندان است؛ نه جانبداری از آنان. البته راوی این حکایت که اول شخص است، از ثروتمندان طرفداری می‌کند؛ اما نتیجه و محتوای کلی حکایت، همان است که گفتیم. بنابراین سعدی ضمن این‌که به این موضوع توجه کرده است، سعی کرده منصفانه‌تر برخورد کند و در کنار ضعف‌های این گروه، قوت‌های آنان را نیز باز نماید و نتیجه آن‌که در میان این گروه، هم فاسق و بخیل هست و هم پارسا و کریم. نظر به شهرت این بخش از گلستان، به ذکر دو سه نمونه بسنده می‌کنیم:

مثال در زمینه ضعف‌ها و معایب: «بنده درم‌اند. چه فایده؟ چون ابر آذراند و نمی‌بارند و چشمه آفتابند و برکس نمی‌تابند. بر مرکب استطاعت سوارانند و نمی‌رانند. قدمی بهر خدا نهند و درمی بی من و اذی ندهند» (سعدی 1365: 166).

مثال در زمینه قوت‌ها و محاسن: «صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ است و به حلال از حرام محفوظ» (همان: 166) و «توانگران دخل مسکینان‌اند و ذخیره گوشه‌نشینان و مقصد زائران و کهف مسافران و محتمل بار گران بهر راحت دگران» (همان: 164).

## زمینه دوم - مسایل اخلاقی و حکمی

یکی از زمینه‌هایی که در آثار ابوالعلاء و سعدی قابل مقایسه است، موضوعات اخلاقی و حکمی است؛ آن‌چه به حکمت عملی مربوط است. برای پرهیز از کلی‌گویی، به موارد مشخصی که تشابه اندیشه‌ها و بیان در آثار این دو شاعر آشکار است، بسنده می‌کنیم:

### انسان‌ها اعضای یک پیکرند

این تعبیر که در کلام هر دو شاعر آمده است، بیانگر نگاه انسانی و ژرف این دو شاعر به انسان است؛ و این که از نظر هر دو، شأن و جایگاه انسان - به صرف انسان بودنش و صرف نظر از عقاید و نژادش - قابل احترام است. البته می‌دانیم که منشأ این تعبیر، کلامی است از حضرت رسول اکرم (ص) ابوالعلاء می‌گوید:

و الناس بالناس من خَضِرٍ و بادیهٍ  
و كلُّ عضوٍ لأمرٍ یمارسُهُ  
بعضٌ لبعضٍ و إن لم یشعروا خَدَمٌ  
لامشی بالكفِّ، بل تمشی بك القَدَمُ

(ابوالعلاء 1992: 2/ 289)

یعنی: «مردم - چه شهری و چه روستایی - خدمتگزار یکدیگرند؛ هرچند خود ندانند. هر عضوی از تن به کاری خاص مشغول است. نمی‌توان با دست راه رفت، بلکه با پا راه می‌روی.»

بنابراین شعر، هریک از انسان‌ها وظیفه‌ای متفاوت دارد؛ اما همه انسان‌ها به یکدیگر نیازمند و خدمتکار همدیگرند. از این جهت، هیچ یک نباید برحسب بالاتر بودن جایگاه اجتماعی یا تفاوت نژاد بر دیگران فخر بفروشد.<sup>4</sup> عقیده سعدی در این موضوع شبیه گفته ابوالعلاست:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی 1381: 66)

### وابستگی روزی به سرنوشت

ابوالعلاء در چند شعر این مضمون را بیان کرده است که روزی به سرنوشت بستگی دارد، نه کوشش و تلاش انسان‌ها:

الناس بالأقدار أعطوا كُلُّ ما  
رُزِقُوا و لم یُعطوا علی الأقدار

(ابوالعلاء 1992: 1/ 496)

4 - ابوالعلاء در شعری دیگر گفته است:

لا یفخرنَّ الهاشمیُّ  
فالحقُّ یحلفُ ما علیُّ

علیُّ امرءٌ من آلِ بربر  
عندهُ إلا کفَّبر (ابوالعلاء 1992: 1/ 508)

یعنی روزی مردم در اثر قضا و قدر به آن‌ها داده می‌شود، نه بر اساس ارزش یا نیروی آن‌ها.

همچنین می‌گوید:

یا طالبَ الرزقِ الهنيءِ بقوّه  
هيهات أنتَ بباطلٍ مشغوفُ  
و رعَى الذبابُ الشَّهْدَ و هوَ ضعيفُ  
رَعَتِ الْأَسْوَدُ بِقَوِّهِ جِيفَةَ الْفَلَا

(المیمنی 2003: 268)

یعنی: ای کسی که با بهره‌گیری از نیروی خود می‌خواهی روزی خوشی به دست بیاوری! هیهات! دلت را به چیز بیهوده‌ای خوش کرده‌ای. شیران توانا (گاهی) لاشه‌ی خران را می‌خورند و مگس ناتوان عسل می‌خورد! سعدی نیز همین مضمون را با عباراتی نزدیک و مشابه بیان کرده است:

جهد رزق ارکنی و گر نکنی  
برساند خدای عزّ و جل  
ور روی در دهان شیر و پلنگ  
نخورندت مگر به روز اجل

(سعدی 1381: 182)

بخت و دولت به کاردانی نیست  
جز به تأیید آسمانی نیست  
اوفتاده‌ست در جهان بسیار  
بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار  
کیمیگر به غصه مرده و رنج  
ابله اندر خرابه یافته گنج

(همان: 84)

در یک شعر مشهور منسوب به ابوالعلاء - که مخالفانش آن را دلیل بر کفر وی دانسته‌اند - می‌خوانیم:

إِنَّ كَانَا لَا يَخْطِي بَرَزَقَكَ عَاقِلٌ  
و تَرَزَقَ مَجْنُونًا و تَرَزَقَ أَحْمَقًا  
فَلَا ذَنْبَ يَا رَبَّ السَّمَاءِ عَلَيَّ امْرِيءٍ  
رَأَى مِنْكَ مَا لَا يَشْتَهِي فَتَزْنِدَقَا

(حموی 1991: 1/ 431)<sup>5</sup>

صرف نظر از صحت و سقم انتساب این شعر به ابوالعلاء و دلالت داشتن یا نداشتن بر کفر - که در جای خود قابل بحث است و در این‌جا، مجال سخن در این زمینه نیست - باید دانست که شبیه به این مضمون در شعر سعدی و نیز باباطاهر آمده است؛ با این تفاوت که این دو به خدا اعتراض نکرده‌اند:

5 - این شعر را در دیوان‌های اشعار ابوالعلاء نیافتیم. این سبب آن را منسوب به ابوالعلاء شمردیم.

اگر دانش به روزی در فزودی  
به نادانان چنان روزی رساند  
زنادان تنگ روزی‌تر نبودی  
که دانا اندر آن عاجز بماند  
(سعدی 1381: 84)

اگر دستم رسد بر چرخ گردون  
یکی را داده صد گونه نعمت  
از و پرسم که این چونست و آن چون  
یکی را قرص جو آلوده در خون!  
(باباطاهر)

البته طرز فکر ابوالعلاء و باباطاهر اعتراض به خداوند سبحان نیست؛ بلکه این گونه مطالب را باید طغیان عواطف شاعرانه شمرد، نه این اعتقاد که - پناه بر خدا - پروردگار ستمکار است. ابوالعلاء در پایان شعری که با «الناس بالأقدار» آغاز می‌شود - و یک بیت آن را نقل کردیم - خود این مسأله را پاسخ می‌دهد و می‌گوید که جزا و نتیجه چگونه زیستن و اعمال ما در آخرت تحقق می‌یابد. برای این که مسأله روشن‌تر شود، ترجمه این قطعه را می‌آوریم:

« قدر روزی به انسان می‌رساند  
دلت راز درونت را کند فاش  
چو مه کامل شد، آن را شب ببلعد  
یکی را جامه‌های رنگ رنگ است  
چو در هر کار ایزد را ببینی  
بگوید این شگفتی‌ها که بینی:  
نه قدر و قدرت وی ای خردمند  
و گر در سینه است و جامه‌ای چند  
چو بار آورد نخل، آن را بچینند  
دگر عریان به دیواری است خرسند  
خدا بر چشمه رحمت نزد بند  
جزا را حق به دیگر خانه افکند»  
(چناری 1385: 44 - 45)

### ازدواج پیرمرد با عروس جوان

ابوالعلاء معری در یکی از اشعارش، حکایت پیرمردی را می‌آورد که با عروسی جوان ازدواج می‌کند:

تَزَوَّجَ الشَّيْخُ فَالْفَيْتُهُ  
و عرْسُهُ فَي تَعَبِ دَائِمٍ  
مَلَّتْ و إِن أَحْسَنَ أَيَّامُهُ  
لَوْ مَاتَ لاسْتَبَدَلْتُ مِنْهُ فَتَى  
و رَمَا سَقْتَهُ كَأْسَ الرَّدَى  
كَأَنَّهُ مَثْقَلُ إِبْلِ و جِلٍ  
لا تَخْضِبُ الكَفَّ و لا تَكْتَجِلِ  
تَقُولُ فَي النَفْسِ: مَتَى يَرْتَجِلِ؟  
إِنِّي اِرَاهُ مُحْرَمًا لا يُجِلِ  
و بئس ما يَفْعَلُ مَنْ يَسْتَجِلِ  
(ابوالعلاء 1992: 259/2)

یعنی: شیخ پیرانه سر ازدواج کرد؛ من او را مثل شتری گرانبار یافتم که در گل و لای گیر کرده باشد! عروسی همیشه رنجور و ناراحت بود. به دست‌ها حنا نمی‌بست و به چشمان سرمه نمی‌کشید. افسرده شد و اگر شیخ روزگارش را بهبود بخشید، در دل خود می‌گوید: «کی شیخ می‌میرد؟ اگر بمیرد، به جای او با جوانی ازدواج می‌کنم! چون من ازدواج با شیخ را حرام می‌شمارم، نه حلال.» ای بسا به او جام مرگ را بنوشاند! و چه کار بدی می‌کند کسی که کار حرام را حلال می‌شمارد (چناری 1385: 247\_248).

در حکایت دوم از باب ششم گلستان که به موضوع «ضعف و پیری» اختصاص یافته، می‌خوانیم: «پارسایی را دیدم به محبت شخصی گرفتار، نه طاقت صبر و نه یارای گفتار. چندان که ملامت دیدی و غرامت کشیدی، ترک نگفتی.»

پاکدامن چون زید بیچاره‌ای      اوفتاده تا گریبان در وَحَل...»

علاوه بر مشابهت کلی دو حکایت، تعبیر «در وحل ماندن پیرمرد» نیز شباهت بیشتری به دو حکایت داده است. البته سعدی شاخ و برگ بیشتری به داستان داده است. سعدی همین موضوع را در حکایت 53 باب ششم گلستان نیز در قطعه‌ای بیان می‌کند:

شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری      خیال بست به پیرانه سر که بگیرد جفت  
 بخواست دخترکی خوبروی گوهرنام      چو درج گوهرش از چشم همگان بنهفت  
 چنان که رسم عروسی بُود، تماشا بود      ولی به حملة اول، عصای شیخ بخت

(سعدی 1381: 153)

به هرحال، باتوجه به شواهد مذکور، با احتمال قوی، سعدی حکایت مورد بحث را از شعر ابوالعلا گرفته است.

### ضربه خوردن از هنر خود

ابوالعلاء در یکی از اشعارش می‌گوید: آسیب‌پذیری انسان از ناحیه هنر و فضیلت اوست. یعنی آن‌چه نقطه قوت و قدرت انسان است، برعکس، مایه نابودی او می‌شود:

أَفْضَلُ مَا فِي النَّفْسِ يَغْتَالِهَا      فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ جُنْدِهِ  
 وَ أَفْهَ الْعَاشِقِ مِنْ طَرَفِهِ      وَ أَفْهَ الصَّارِمِ مِنْ جِدِّهِ

(ابوالعلاء 1987: 26)



یعنی: شریف‌ترین چیزی که در نفس انسان هست او را نابود می‌کند. پس به خدا پناه می‌بریم از لشکرش (منظور از لشکر خدا، همه عوامل نابود کننده است، در نفس و تن و خارج از وجود انسان)؛ همچنان که آفت عاشق از دیده اوست و آفت شمشیر از لبه‌اش.

سعدی همین مضمون را در شعر خود نیکو بیان کرده است:

شجر مقل در بیابان‌ها	نرسد هرگز آفتی به برش
رطب از شاهدی و شیرینی	سنگ‌ها می‌زنند بر شجرش
بلبل اندر قفس نمی‌ماند	سال‌ها، جز به علت هنرش
زاغ ملعون از آن خسیس تر است	که رسد باز بر اثرش
وز لطافت که هست در طاوس	کودکان می‌کنند بال و پرش

(سعدی 1365: 830)

البته این مضمون در شعر مولانا - که معاصر سعدی است - نیز آمده است:

دشمن طاوس آمد پرّ او      ای بسا شه را بکشته فرّ او

(مولانا 1925: 1/ 15)

### برباد رفتن آرزوها

ابوالعلاء در بیان این که گاه پس از رنج فراوان، یکباره آرزوی او بر باد می‌رود، می‌گوید:

و قَدْ يَخُونُ رَجَاءً بَعْدَ خِدْمَتِهِ      كَالْغَرَبِ خَائِبٌ قَوَاهُ بَعْدَ مَا مُتِحَا

یعنی:

گاه امید تو نومید شود، چون دلوی      که پر از آب برآید، رسنش پاره شود

(چناری 1385: 37)

سعدی نیز گوید: شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفتم که برآید آبی از چاه امید      افسوس که دلو نیز در چاه افتاد

(سعدی 1365: 857)

### اگر یاری نمی‌کنی، خاموش باش

برخلاف بسیاری از مردم که معتقدند اگر نمی‌توانی به آدم درمانده فقیر کمک کنی، دست‌کم حالش را بپرس؛ ابوالعلاء می‌گوید:

أَعْيُنٌ بِجَمِيلٍ إِذَا مَا حَضَرَتْ وَعَدُّ بِالسُّكُوتِ إِذَا لَمْ تُعَيَّنْ  
(ابوالعلاء 1992: 2/ 484)

یعنی: اگر می‌توانی یاری و نیکوکاری کن و اگر یاری نمی‌کنی، خاموش باش!  
سعدی نیز در گلستان می‌گوید: «درویش ضعیف حال در خشکسالی مپرس که چونی، الا بشرط آن که مرهم ریشش بنهی و معلومی پیشش» (سعدی 1381: 182).

### لزوم دوری از برخی نزدیکان

ابوالعلاء می‌گوید که گاهی صلۀ رحم ناخوشایند و بلکه غیرممکن است:

بَعْضُ الْأَقْرَابِ مَكْرُوهٌ تَجَاوَرَهُمْ وَ إِنُّ اتَوْكَ ذَوِي قَرَبِي وَ أَرْحَامِ  
كَالْعَيْنِ وَ الْحَاءِ تَأْبَى أَنْ تَقَارِبَهَا فِي لَفْظِهَا فَحَمَاهَا قَرَبِيهَا حَامِي  
(ابوالعلاء 1992: 2/ 352)

یعنی: همسایگی و مجاورت با برخی از نزدیکان ناخوشایند است؛ هرچند به انگیزه صلۀ رحم پیش تو بیاند. مانند دو حرف «ع» و «ح» که به علت نزدیکی آن‌ها در تلفظ، آن‌ها را در کنار هم نمی‌آوری. پس نزدیکی مخرج تلفظ آن‌ها، از آمدنشان در کنار یکدیگر جلوگیری می‌کند. سعدی نیز در همین معنا می‌گوید:

چون نبود خویش را دیانت و تقوی قطع رحم بهتر از مودت قریبی  
(سعدی 1381: 106)

### احسان از حج بهتر است

ابوالعلاء در مواضعی چند از اشعار خود، احسان را بر فریضه حج ترجیح نهاده است؛ از جمله در شعر زیر می‌گوید: اگر انسان همسایه یا دوست فقیری دارد، به حج رفتن او نادرست است و باید با مبلغی که در دست دارد، به آنان یاری برساند:

تو همت یا مغرور آنک دینُ علی یمین الله مالک دینُ  
تسیرُ اِلی بیت الحرام تنسکاً و یشکوک جازُ بائسُ و خدینُ  
(ابوالعلاء 1992: 2/ 391)<sup>6</sup>

6 - ابوالعلاء در زمینه حج اشعار ناقدانه دیگری نیز دارد که به علت مجال اندک از ذکر آن‌ها می‌پرهیزیم.

سعدی همین مضمون را در یکی از حکایت‌های بوستان به زیبایی بیان کرده است:

شنیدم که پیری به راه حجاز  
چنان گرم رو در طریق خدای  
به آخر ز وسواس خاطر پریش  
یکی هاتف غیش آواز داد  
مپندار اگر طاعتی کرده‌ای  
به احسانی آسوده کردن دلی  
به هر خطوه کردی دو رکعت نماز  
که خار مغیلان نکندی زپای  
پسند آمدش در نظر کار خویش  
که ای نیکبخت مبارک نهاد  
که نزلی بدین حضرت آورده‌ای  
به از الف رکعت به هر منزلی

(سعدی 1363: 83-84)

فشرده‌ی مطلب سعدی در بیت آغازین و پایانی ابیات نقل شده از اوست؛ که همان مطلب ابوالعلاست. حتی عبارت «پسند آمدش در نظر کار خویش» نزدیک است به عبارت «توهّمَت یا مغرورٌ آنک دَینُ».

### در جوانی پارسا باش

ابوالعلاء پارسایی در جوانی را فضیلت می‌شمرد، نه در پیری که انسان دیگر توان گناه کردن ندارد:

تَسَكَّتَ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ ضَرُورَةً  
و كَيْفَ تُرْجَى أَنْ تَشَابَ وَ إِنَّمَا  
و لَمْ يَبْقِ إِلَّا أَنْ تَقُومَ الصَّوَارِخُ  
بِرِي النَّاسِ فَضْلَ النَّسْكِ وَ الْمَرْءُ شَارِحُ

(ابوالعلاء 1992: 1/ 247)

سعدی نیز همین مضمون را در چند شعر بیان کرده است:

جوان گوشه‌نشین شیرمرد راه خداست  
که پیر خود نتواند ز گوشه‌ای برخاست

(سعدی 1365: 192)

### جان اصل است، ولی انسان نگران تن است

انسان‌ها معمولاً نگران‌اند که مرگ فرا رسد و تن آنان را ویران کند. آن‌ها همواره نگران‌اند که مبدا آسیبی به تن برسد و از آسیب‌هایی که به جان می‌رسد، غافل‌اند؛ و متأسفانه غفلت انسان تا لحظه‌ی مرگ ادامه دارد. ابوالعلاء معری این مضمون را به این‌گونه بیان می‌کند:

النَّفْسُ عِنْدَ فِرَاقِهَا جِثْمَانِمَا  
مَحْزُونَةٌ لِذُرُوسِ رِبْعِ عَامِرٍ

كخمامه صيدت فتنت جیدها      أسفا لتنظر حال وكر دامر  
(ابوالعلاء 1992: 1/ 474)

ترجمه:

روح چو دوری بگزیند زتن      در غم ویرانی آن خانه است  
همچو کبوتر که شده صید و باز      مضطرب از چپ شدن لانه است!  
(چناری 1385: 77)

سعدی نیز همین مضمون را با تعبیری مشابه توضیح می‌دهد:

مردکی غرقه بود در جیحون      در سمرقند بود پندارم  
بانگ می‌کرد و زار می‌نالید      که دریغا کلاه و دستارم!  
(سعدی 1365: 832)

گویند که دروش شحنگان تتری      دزدی بگرفتند به صد حيله گری  
امروز به آویختنش می‌برند      می‌گفت: رها کن که گریبان ندری!  
(همان: 846)

### نتیجه گیری

نظرگاه ابوالعلاء معری و سعدی شیرازی از جهاتی متفاوت است؛ مثلاً سعدی عاشق و عارف است، اما ابوالعلاء فیلسوف و متفکر. با این حال، حداقل دو زمینه مهم تفکر، این دو شاعر را به یکدیگر نزدیک می‌گرداند: 1- اندیشه‌های انتقادی نسبت به جامعه و حکومت؛ و 2- اندیشه‌های حکمی و اخلاقی. انتقاد از سه نهاد مهم اجتماعی، یعنی گروه زمامدار (قدرت سیاسی)، گروه دین‌مدار (قدرت دینی) و ثروتمندان و اهل بازار (قدرت اقتصادی) در آثار ابوالعلاء معری و سعدی فراوان دیده می‌شود. هرچند دیدگاه‌های این دو شاعر در این موضوعات گاه مختلف است؛ اما وجوه مشترک فراوانی نیز در نگاه این دو شاعر به مقوله‌های مورد بحث یافت می‌شود. ابوالعلاء و سعدی هر دو در مقام منتقد اجتماعی و اصلاح‌گر دینی<sup>7</sup> مکرر به زوایای مختلف آسیب‌شناسی حکومت و نهادهای مختلف جامعه دینی پرداخته‌اند؛ و اندیشه‌ها و تعابیر مشترک فراوان در این زمینه دارند. در مقام مقایسه، سعدی، به ویژه در مقام نقد حکومت و

7 - فراموش نکنیم که بنا بر قول مشهور، لقب سعدی «مصلح‌الدین» است که با این جنبه از شخصیت او که در مقاله حاضر مورد بحث است، تناسب تام دارد. البته برخی از محققان، مصلح‌الدین را لقب پدر او می‌دانند (براون 1368).

حاکمان، معمولاً بیان ملایم‌تر و نصیحت‌آمیزتری دارد؛ حال آن‌که بیان ابوالعلاء معری در این زمینه هم معمولاً تند و بی‌پرواست.

در زمینه‌های مربوط به اخلاق و حکمت عملی نیز این دو شاعر حکیم، اندیشه‌ها و تعابیر مشترک فراوان دارند؛ مثلاً انسان‌ها را به رعایت حقوق بشر، دوری از سخت‌گیری و تعصب مذهبی فرا می‌خوانند؛ احسان و خدمت به خلق را مهم‌تر از برخی عبادات (حتی واجباتی مثل حج) می‌شمارند و به جامعه این پیام را می‌دهند که ارزش‌های اخلاقی دین - که متأسفانه مغفول واقع شده است - از اعمال عبادی، فردی و ظاهری دین، مهم‌تر است؛ و دیگر این‌که همین اعمال و آیین‌های دینی نیز معمولاً با خودنمایی و سودجویی آمیخته؛ و حقیقت خود را از دست داده است.

مجموع شواهدی که در مقاله حاضر از آثار این دو شاعر عرضه شد، علاوه بر روشن ساختن اشتراکات فکری، احتمال تأثیرپذیری سعدی از ابوالعلاء معری را تقویت می‌کند. البته احتمال توارد یا بهره‌گیری از مأخذ مشترک در خصوص برخی از مثال‌های مقایسه شده منتفی نیست. همچنین در مواردی این احتمال می‌رود که تأثیرپذیری غیرمستقیم بوده باشد؛ زیرا مشابه برخی از مضامین شعر ابوالعلاء در این دو سده فاصله زندگی دو شاعر، در شعرهای ناصر خسرو، خیام و سنایی نیز دیده می‌شود.

1 - دل‌بستگی سعدی به ادب عرب، سرودن شعر به این زبان و فراوانی واژگان و تعابیر عربی در بوستان و گلستان.

2 - سعدی بیش از دو دهه از عمر خود را در فضای ادبی عراق و شام زیسته است و در این دو سرزمین اشعار ابوالعلاء حتی در عصر ابوالعلاء نیز مثل بوده است.

3 - اندیشه‌های اصلاح‌گراانه و انتقادهای اجتماعی سعدی، او را به ابوالعلاء معری که در این زمینه شاخص است، نزدیک می‌کرده است.

## منابع

- ابن منظور. 1996. *لسان العرب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- المعری، ابوالعلاء. 1985. *رسالة الغفران*. بیروت: دار بیروت.
- \_\_\_\_\_. 1987. *سقط الزند*. بیروت: دار بیروت.
- \_\_\_\_\_. 1357. *آمرزش*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات اشرفی.
- اته، هرمان. 1366. *تحقیق درباره سعدی*. ترجمه غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی.

- باباطاهر. 1347. دیوان. به تصحیح وحید دستگردی. چ چهارم. تهران: انتشارات ابن سینا.
- براون، ادوارد. 1362. تاریخ ادبیات ایران. تهران: انتشارات مروارید.
- بروکلمان، کارل. 1959. تاریخ الادب العربی. ترجمه عبدالحلیم نجار. قاهره: دارالمعارف.
- بلاشیر، ر. 1998. تاریخ الآدب العربی. ترجمه ابراهیم الکیلانی. دمشق: دارالفکر.
- ثعالبی، ابومنصور. 1983. یتیمه الدهر. ج 5. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- چناری، امیر. 1385. اشعار ابوالعلاء معری. تهران: انتشارات زوار.
- الخطیب التبریزی. 1999. شرح سقط الزند؛ تحقیق الدكتور فخرالدین قباوه. حلب: دارالقلم العربی.
- دورانت، ویل. 1373. تاریخ تمدن. ج 4. ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدی، مصلح‌الدین. 1365. کلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ 1370. بوستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ 1378. گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله. 1370. تاریخ ادبیات ایران. تهران: انتشارات فردوس.
- طه حسین. 1945. شروح سقط الزند. قاهره: المکتبه العربیه.
- غنیمی هلال، محمد. 1963. الادب المقارن. بیروت: دارالعودة و دارالثقافه.
- فاخوری، حنا. 1986. الجامع فی تاریخ الآدب العربی. بیروت: دارالجیل.
- فروخ، عمر. 1342. عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: مروارید.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب. 1998. القاموس المحيط. بیروت: دارالفکر.
- موحد، ضیاء. 1369. سعدی. تهران: انتشارات طرح نو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. 1925. مثنوی معنوی. به تصحیح نیکلسون. لیدن: مطبعه بریل.
- میمنی، عبدالعزیز. 2003. ابوالعلاء و مالیه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ناصرخسرو. 1370. سفرنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- نیکلسون، رینولد. 1380. تاریخ ادبیات عرب. ترجمه کیواندخت کیوانی. تهران: نشر ویستار.
- یاقوت الحموی. 1991. معجم الادبا. ج 1. بیروت: دارالکتب العلمیه.